



وقتی مدیر مدرسه در جواب یکی از دانش آموزان گفت: «من امروز فقط آمده‌ام به ماهی های آکواریوم غذا بدهم»، باید عقربه ساعت را یکی دو ساعتی عقب می کشیدیم و برمی گشتیم به مقابل ورودی مدرسه و از آنجا ماجرا را مرور می کردیم؛ آنچه در آن روز سرد زمستانی اتفاق افتاد، اگرچه گویا یکی دو نمونه پیشین در مدارس دیگر هم داشت، اما در این مدرسه، به تمامی و کمال روی داد تا حلقه شاید گمشده آموزش، یعنی «مسئولیت پذیری» و «باور و یقین به توانایی های دانش آموزان» شکل بگیرد و به محک تجربه در آید. باید مشتاق شده باشید که بدانید روز ۱۵ اسفند ماه سال ۹۰، در این مدرسه چه گذشت!

گزارش: محسن فرجی
عکس: غلامرضا بهرامی

مدرسه‌ای که به دست دانش آموزان افتاد

تجربه امروز، مدیریت فردا

اگر خوب بود، ادامه می دهیم: هنوز کلاس‌ها شروع نشده است. دانش آموزان در حیاط مدرسه با جنب و جوش به این طرف و آن طرف می روند. آن‌ها که مسئولیتی به عهده گرفته‌اند، کارت‌هایی به سینه آویخته‌اند و با غرور و هیجانی که از برق چشم‌هایشان پیداست، آماده‌اند نقش خود را ایفا کنند. قبل از اینکه بچه‌ها به کلاس‌ها بروند، فرصت خوبی است تا با چند دانش آموز که حالا معلم هستند، گپ و گفتی داشته باشیم. این اتفاق در طبقه دوم مدرسه و اتاق مدیر دروس رخ می دهد. اولین دانش آموز - معلمی که از نقش امروزش حرف می زند، محمدجواد امینی است که خودش کلاس اول شهید باهنر است، اما امروز معلم ادبیات شده است.

از مقابل در شروع می کنیم و به داخل مدرسه می رویم: قبل از آنکه سید غلامرضا حسینی، معاون اجرایی مدرسه از راه برسد، در همان سوز صبحگاهی می توان بچه‌ها را دید که وارد مدرسه می شوند. یکی دوتاشان هندی کم به دست دارند و همان طور که وارد مدرسه می شوند، مثل گزارشگری حرفه‌ای، شروع می کنند به حرف زدن و گزارش دادن از فضا و حال و هوای مدرسه.

به داخل مدرسه می رویم و بعد، جای سرمای بیرون را گرمای اتاق روابط عمومی می گیرد. همین جاست که اولین شگفتی رخ می دهد، پشت میز مدیر روابط عمومی، یکی از بچه‌های مدرسه نشسته است و در حال صدا کردن بچه‌ها از بلندگوست. دانش آموز دیگری با سینی چای وارد اتاق می شود و یکی دیگر بر سینه‌اش کارتی آویخته که روی آن نوشته شده است: خبرنگار.

حالا نوبت معاون اجرایی است که ما را از حیرت درآورد و بگوید که امروز در این مدرسه چه خبر است. او به همه ابهام‌ها پایان می دهد و می گوید: «امروز از سرایدار تا مدیر مدرسه، از بین خود دانش آموزان انتخاب شده‌اند و قرار است خود بچه‌ها کارهای مدرسه را بچرخانند؛ بدون کوچک‌ترین ایفای نقشی از طرف مدیران، مسئولان و معلمان مدرسه.»



کارهایی که امروز انجام داده‌ام، تجربه‌ای برای من می‌شود که اگر بعدها خواستم مدیر شوم از آن استفاده کنم



شفیعی درباره نگاه و واکنش بچه‌ها به مسئولیت او می‌گوید: «آن‌ها پذیرفته‌اند که امروز من مدیر مدرسه هستم. البته چون اکثر بچه‌ها از دوستانم هستند، اول برخورد صمیمانه و غیرجدی داشتند، ولی الان قبول کرده‌اند.» او معتقد است: «کارهایی که امروز انجام داده‌ام، تجربه‌ای برای من می‌شود که اگر بعدها خواستم مدیر شوم از آن استفاده کنم.»

تجربه‌ای که زودتر اتفاق افتاد

حالا وقت آن است که به کلاس‌ها سری بزنیم و از نزدیک ببینیم دانش‌آموزان چگونه در نقش معلم ظاهر شده‌اند و درس می‌دهند. بچه‌های کلاس سوم شهید رجایی درس هندسه دارند. وارد کلاس می‌شویم. یکی از بچه‌ها پای تخته ایستاده و در حال امتحان گرفتن از هم‌کلاسی‌های خود است. بچه‌ها با سکوت و جدیت در حال امتحان دادن هستند. به نظر می‌رسد که پذیرفته‌اند امروز معلمی در سن و سال خودشان به آن‌ها درس بدهد. معلم اصلی هندسه هم در انتهای کلاس مثل یک دانش‌آموز روی نیمکت نشسته است و فقط درس دادن این دانش‌آموز-معلم را نظاره می‌کند. یک لحظه معلم جدید کلاس به سراغ معلم اصلی می‌آید و آهسته از او سؤالی می‌پرسد. بعد به کنار تخته سیاه برمی‌گردد و کلاس درس ادامه می‌یابد.

او می‌گوید: «به ادبیات علاقه دارم و آماده‌ام ببینم معلم بودن چه جوری است و اگر خوب بود، ادامه می‌دهم. یعنی اگر خوشم آمد، شاید بعداً معلم شوم.» این سؤال و جواب کوتاه در حضور دانش‌آموزانی صورت می‌گیرد که امروز در کسوت خبرنگار، در حال فیلم‌برداری و ضبط این گزارش هستند؛ آن‌ها از همان شروع کار، پا به پای ما در حال تهیه فیلم و گزارش بوده‌اند.

وقتی مهندس برق آینده، مهتابی‌ها را عوض می‌کند

بچه‌ها - چه آن‌ها که دانش‌آموزند و چه آن‌ها که امروز درس می‌دهند - آماده می‌شوند به کلاس‌ها بروند. در نگاه برخی از آن‌ها که معلم شده‌اند، اندکی تردید یا دلهره دیده می‌شود که شاید نتیجه کار خیلی خوب از آب درنیاید. اما پذیرش باقی دانش‌آموزان و احترامی که به این دانش‌آموز - معلمان گذاشته می‌شود، باعث می‌شود کم‌کم نقش خود را باور کنند و روانه کلاس‌ها شوند.

حالا فرصت مغتنمی است تا با دیگر دانش‌آموزانی که وظیفه‌ای به جز معلمی به عهده گرفته‌اند، هم کلام شویم. یکی از آن‌ها **لقمان رادمان عسگری** از کلاس دوم شهید مطهری است که امروز مسئول فنی مدرسه شده است. اما چرا مسئول فنی؟ خودش این‌طور پاسخ می‌دهد: «من بیشتر به کارهای فنی علاقه‌مندم تا پشت میز نشستن. امیدوارم بتوانم مسئولیت‌م را به خوبی انجام دهم.» عسگری درست مثل فنی‌کاری با تجربه حرف می‌زند. می‌گوید: «شیشه‌ای یکی از کلاس‌ها شکسته است که باید درستش کنیم. دو تا از مهتابی‌ها هم سوخته بودند که عوض شدند.»

تجربه امروز، مدیریت فردا

معلمان دانش‌آموز با بقیه بچه‌ها در کلاس‌ها مستقر می‌شوند و راهروی طبقه دوم کم‌کم خلوت می‌شود. به طرف دفتر مدرسه می‌رویم. در راهرو بنری نصب شده است که کل اتفاق امروز را با کوتاه‌ترین کلمات توضیح داده است: اولین دوره مهارت دانش‌آموزی - دوشنبه ۱۵ اسفندماه، با شعار «تجربه امروز، مدیریت فردا».

بر صندلی مدیر مدرسه، **علی شفیعی**، دانش‌آموز کلاس سوم شهید باهنر تکیه زده است. در رفتار و نگاهش نوعی پختگی و آرامش موج می‌زند و در پاسخ به این سؤال که چگونه امروز مدیر شده است، می‌گوید: «انتخاب خودم بود، و فکر می‌کنم تجربه موفق داشته باشم.»



از خودش سؤال کن!

حالا در آزمایشگاه مدرسه هستیم. یک دانش آموز - معلم در حال درس دادن به بقیه بچه‌هاست؛ به کلاس مسلط است و آرام و روان حرف می‌زند. معلم اصلی آزمایشگاه هم در انتهای کلاس نشسته است. یکی از بچه‌ها دست بلند می‌کند و از هم کلاسی خود که امروز معلم شده است، سؤالی می‌پرسد. او هم پاسخش را می‌دهد. اما دانش آموز دیگری روی برمی‌گرداند و از معلم اصلی سؤال می‌پرسد. معلم آزمایشگاه هم با دست به معلم امروز کلاس اشاره می‌کند و می‌گوید: «از خودش سؤال کن.» و دانش آموز سؤال کننده این بار پرسش خود را خطاب به معلم هم کلاسش طرح می‌کند.

سختی دارد؛ بخصوص برای ما که اولین تجربه کاری خودمان را پشت سر می‌گذاریم.»

همان طور که بچه‌ها در فضای واقعی مدرسه در حال کنترل و مدیریت امور هستند، در فضای مجازی هم اتفاقاتی در حال رخ دادن است. این را می‌توان از گفت‌وگو با سید محمدرضا نجیبی دریافت. او کلاس سوم شهید مطهری است و امروز مسئولیت پرتال مدرسه را به عهده گرفته است. نجیبی می‌گوید: «قرار بود ما روی کل سایت مدرسه نظارت داشته باشیم، ولی مثل اینکه برای امروز، وبلاگی به ما داده‌اند تا کارهایی را که در این روز انجام می‌شود، در وبلاگ بگذاریم.» او ادامه می‌دهد: «من تجربه وبلاگ نویسی داشتم و به همین خاطر این مسئولیت را انتخاب کردم. فکر هم می‌کنم که می‌توانم کار را مدیریت کنم.»

موفق بوده‌ام

گشت و گذاری در مدرسه، ما را به امیرحسین اکبری از کلاس دوم شهید باهنر می‌رساند که امروز مسئول نظامت شده است. وقتی به او می‌رسیم، خبرنگاران در حال فیلم برداری و مصاحبه با او هستند. موقعی که گفت‌وگوی آن‌ها تمام می‌شود، سؤال و جواب ما آغاز می‌شود و اکبری درباره مسئولیتی که امروز عهده‌دار شده است، اظهار می‌کند: «اگر بچه‌ها دیر به کلاس‌ها بروند، به آن‌ها کارت تأخیر می‌دهیم. سر صف‌ها هم باید نظم را برقرار کنیم.»

او در پاسخ به این سؤال که به نظر خودت موفق بوده‌ای، می‌گوید: بله. خیلی تجربه خوبی بود. امروز با اتفاقی که در مدرسه ما افتاد، خیلی از ما دانش آموزان موفق شدیم اگر استعدادی داریم، آن را نشان بدهیم و در آینده به سرعت همان کار برویم.

اکبری انتظار دارد بچه‌ها به او مانند ناظم اصلی مدرسه نگاه کنند تا این تجربه همگانی، موفق تر از آب درآید.

بهترین انتخاب را داشته‌ام

یکی از جالب‌ترین اتفاقاتی که امروز در این «دوره مهارت آموزی» روی داده، این است که برخی از دانش آموزان نقش خدمت کار و آبدارچی را به عهده گرفته‌اند. یعنی همه آن‌ها خواهان این نبوده‌اند که الزاماً مدیر یا معاون و معلم باشند. یکی از این دانش آموزان مهدی صفری است که در کلاس سوم شهید رجایی درس می‌خواند. او امروز به همراه دو دانش آموز دیگر، خدمتکار مدرسه شده است و هنگامی که پرسیده می‌شود چرا چنین شغلی را انتخاب کرده است، با غرور و افتخار می‌گوید: «خودم خواستم امروز خدمتکار مدرسه باشم، چون می‌خواستم با این کار ذهنیت بچه‌ها را تغییر بدهم.»

صفری ادامه می‌دهد: «امروز برای من خیلی روز خوبی بود. بچه‌ها هم خیلی خوب بودند و هیچ کدام از آن‌ها ما را مسخره نکردند. حتی همه خسته نباشید هم می‌گفتند.» او در پایان حرف‌هایش می‌گوید: «احساس خیلی خوبی دارم. از نظر خودم این بهترین کاری بود که می‌توانستم انتخاب کنم. این کار، علاوه بر تغییر ذهنیت بچه‌ها، باعث می‌شود که ما با کارهای خانه مثل نظافت بیشتر آشنا شویم.»

سخت است، اما می‌ارزد

امروز سید احسان موسوی از کلاس سوم شهید باهنر، مدیر دروس شده است. او پوشه‌های معلمان را به آن‌ها می‌دهد، حضور و غیاب می‌کند تا ببیند معلمان سر کلاس‌ها رفته‌اند و در کل، روز شلوغ و پرکاری را تجربه می‌کند.

او در میان همین شلوغی‌ها و رفت و آمدها کارش را این طور ارزیابی می‌کند: «کارها خیلی زیاد و سخت است، اما در مجموع تجربه ارزنده‌ای است. به هر حال، هر کاری

خودم خواستم امروز خدمتکار مدرسه باشم، چون می خواستم با این کار ذهنیت بچه ها را تغییر بدهم

باهنر است که امروز مسئولیت سرایداری مدرسه را به عهده گرفته است.

حشمتی اضافه می کند: «من از این به بعد سعی می کنم سرایدار مدرسه را اذیت نکنم. چون فهمیدم که سر و کله زدن با بچه ها و انجام کارهای سرایداری واقعاً مشکل است.»

آخر گزارش، ابتدای مسئولیت پذیری بچه ها

پایان بخش این گزارش، گفت وگو با کسی است که آغازگر این ماجرا بوده است. یعنی **علیرضا رزاقی**، مدیر گروه های آموزشی و دبیر علوم مدرسه، که پیشنهاد چنین کاری را داده است. او می گوید: «من شنیده بودم که در مدارس تهران این تجربه به صورت پراکنده عملی شده است. همان طور که می دانید، یکی از اهداف مهم این مدرسه هم مهارت آموزی است. به همین خاطر فکر کردیم موقعیت خوبی است مهارت بچه ها در این زمینه هم تجربه شود. ضمن اینکه تا به حال، بچه های مدرسه هر مسئولیتی را که به عهده گرفته اند، به خوبی از عهده برآمده اند.»

رزاقی فرایند کار را این گونه تشریح می کند: «معلم راهنما به بچه ها توضیحاتی را به همراه عنوان مسئولیت ها داد. آن ها می توانستند سه اولویت انتخاب کنند. بعد هم با حضور خود اعضای شورای دانش آموزی قرعه کشی شد. برای مسئولیت های مشترک هم شورای دانش آموزی قرعه کشی نهایی کرد و مسئولان نهایی انتخاب شدند.»

رزاقی در پایان می گوید: «امروز از صبح زود بچه ها با ذوق و شوق به مدرسه آمده اند. دانش آموزانی که مسئولیتی به عهده گرفته بودند، می خواستند با دقت و جدیت این تجربه را پشت سر بگذارند. بقیه دانش آموزان هم می خواستند نحوه کار آن ها را ببینند. در مجموع، تعامل ارزشمندی بین بچه ها - چه آن ها که مسئولیت داشتند و چه آن ها که طبق معمول دانش آموز بودند - شکل گرفت و دانش آموزان به خوبی احساس مسئولیت پذیری را درک کردند.»

از مدرسه خارج می شویم. حالا ظهر شده و آفتاب زمستانی، کمی از سوز و سرمای صبح را به عقب رانده است. شاید هم این گرما و شور بچه هاست که با این تجربه یگانه و نو، به حتی خیلی دورتر از مدرسه خودشان، حرارت و امید بخشیده است.

بعد از گفت وگو با ناظم امروز مدرسه، به سراغ **سینا صبور** می رویم که کلاس سوم شهید مطهری است و حالا مسئولیت روابط عمومی را به عهده گرفته است؛ همان دانش آموزی که در ابتدای ورود به مدرسه، دیده بودیمش و در اتاق روابط عمومی، پشت میز نشسته بود. هنوز هم مثل اول صبح سرش شلوغ است، اما وسط کارهایش فرصت می کند به ما بگوید: «اول فکر می کردم کار راحتی را انتخاب کرده ام، اما الان می بینم که مسئولیت سختی است.»

صبور ادامه می دهد: «ولش تا حدودی کار به نظر بچه ها شوخی می آمد، اما حالا دیگر جدی شده است و بچه ها قبول کرده اند که امروز هم کلاسی های خودشان مسئولیت های مدرسه را به عهده گرفته اند و انجام می دهند.»

معنی مشارکت را فهمیدم

در همان اتاق روابط عمومی، با یکی دیگر از دانش آموزان مواجه می شویم که امروز معاون اجرایی مدرسه شده است؛ **امیرحسین فرشی ستوده** از کلاس اول شهید باهنر. او رابطه اش را با بچه ها خیلی دوستانه و صمیمی توصیف می کند و ادامه می دهد: «تجربه خیلی خوبی از مدیریت به دست آوردم که چگونه کار و نظارت کنم. می توانم بگویم که من امروز معنی مشارکت و همکاری را فهمیدم.»

وقتی گفت وگویمان تمام می شود، یکی از بچه ها که امروز سرایدار است، برایمان چای می آورد. بعد از نوشیدن چای، به حیاط مدرسه می رویم و بعد، از پله هایی پایین می رویم که ما را به نهارخوری مدرسه می رسانند. اینجا کلاس هنر برپاست و بچه ها در هیاهوی رنگ، گل و شادمانی، مشغول هنرنمایی هستند.

محمد معین درمان از کلاس دوم شهید باهنر، معلم هنر شده است. تدریس هنر سومین اولویت او بوده و دلش می خواسته معلمی درس ریاضی را تجربه کند.

درمان می گوید: «بهتر است که این تجربه باز هم در مدرسه تکرار شود تا دانش آموزان دیگر هم بتوانند مسئولیتی به عهده بگیرند.»

امیرپارسا صالحی دستیار معلم هنر شده است. بچه های این کلاس می گویند: تجربه معلم شدن یکی از هم کلاسی هایشان برای آن ها چقدر جالب و هیجان انگیز بوده است.

دیگر سرایدار مدرسه را اذیت نمی کنم

«می خواستم تجربه کنم و ببینم سرایدارها چگونه کار می کنند، چه وظایفی دارند و چه سختی هایی می کشند.» این ها سخنان **محمدجواد حشمتی** از کلاس سوم شهید